

پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی

سال دوم، شماره هفتم، پاییز ۱۳۸۹

ص ۴۳-۶۲

اخلاق در مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی

دکتر مهین پناهی *

چکیده:

این پژوهش درصدد پاسخ دادن به این پرسش است که با توجه به عرفانی، تحقیقی و تربیتی بودن مثنوی «مطلع الانوار»، کدام یک از عناصر اخلاقی در آن به کار رفته است. برای پاسخ به این پرسش ابتدا عناصر اخلاقی از آن استخراج شد و ملکات اخلاقی که در اصطلاح، مقامات نامیده می‌شوند، همچنین حالات روحی، که به احوال مشهورند، از آنها جدا شد. از دیگر مواردی که در این مقاله به آنها پرداخته شده است، اخلاق فردی و اجتماعی است. همچنین نگارنده در مقاله خود نگاهی به نقد امیر خسرو نسبت به صوفی نمایان دارد.

از این پژوهش این نتیجه به دست آمد که امیر خسرو در مطلع الانوار با مشرب اخلاق عارفانه به آموزه‌های اخلاق فردی مانند شناخت هدف خلقت آدمی، خودشناسی، معرفت خداوند متعال، اخلاص، دنیاگریزی، خلوت، همت، پیروی از پیر و قناعت دعوت کرده است.

*- دانشجوی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا (س) Panahi_mah7@yahoo.com

این پژوهش با حمایت بی‌دریغ معاونت پژوهشی دانشگاه الزهرا (س) انجام یافته است.

تاریخ پذیرش ۸۹/۹/۲۷

تاریخ وصول ۸۹/۶/۲۹

وی در اخلاق اجتماعی (با تسامح در تفکیک عناصر اخلاق فردی و اجتماعی) به سخاوت، احسان، امانتداری، احترام به پدر و مادر، حفظ جوارح از گناه و تعدی به دیگران، آداب دوستی و مانند آنها پرداخته است. در مجموع اخلاق در «مطلع الانوار» را می‌توان اخلاق عملی تلقی کرد.

واژه‌های کلیدی:

امیرخسرو دهلوی، مطلع الانوار، اخلاق عرفانی.

مساله و هدف پژوهش:

بخشی از سلسله ادب فارسی در سرزمین هند توسط پارسی‌گویان ایرانی یا ایرانی‌تبار شکل گرفته است که امیرخسرو دهلوی (۶۵۱-۷۰۵ ه. ق) جزو این دسته از فارسی‌سرایان هند است.

امیرخسرو که مشاغلی همچون دبیری شاهان را تجربه کرده بود، در پنجاه و هشت سالگی مرید شیخ نظام‌الدین اولیا شد که وی خود از پیروان خواجه ابو احمد ابدال چشتی است؛ گرچه امیرخسرو را نمی‌توان صوفی کامل و مرشد نامید اما به علت ارادت وی به این قوم شعرهای او مشحون از عطر عرفانی است که در تشبیهات شاعرانه خویش به گونه‌های حقیقی و مجازی از آنها سود جست است و نگارنده در مقاله‌ای دیگر آن را مورد بررسی قرار داده است.^۱

این شاعر ایرانی‌تبار یک دیوان شعر و چند منظومه از خود بر جا گذاشته و پنج گنج خود را به تقلید از نظامی گنجه‌ای (۵۳۰-۶۱۴ ه. ق) سروده است (معین: ۱۳۶۲) که از جمله آن مثنوی «مطلع الانوار» است که در سال ۶۹۸ ه. ق در موضوع توحید، تحقیق و تهذیب و تربیت سروده است.

هدف پژوهش حاضر بررسی ابعاد اخلاقی این منظومه و شناخت مؤلفه‌های اخلاقی آن با توجه به مشرب عرفانی امیرخسرو است.

آموزه‌های اخلاقی در مطلع الانوار

گرچه تفکیک مباحث عرفانی و اخلاقی چندان امکان‌پذیر نیست چنان‌که ابوعلی قرمیسینی گفته است: «التصوف اخلاق الرضیه» (تصوف کردار پسندیده است) (هجویری، ۱۳۵۸: ص ۴۸) و ابومحمد جریری تصوف را وارد شدن در اخلاق والا و خروج از اخلاق پست معنی کرده است: «التصوف الدخول فی خلق سنی و الخروج من کل خلق دنی» (کاشانی، ۱۳۷۶: ص ۵) و رسول اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود: «ادبني ربي فاحسن تاديبی».

اما از آنجا که بخشی از ملکات اخلاقی با عنوان مقامات و احوال تعبیر می‌شوند در این مقاله از آنها صرف نظر می‌شود. در این پژوهش به آموزه‌های اخلاقی با مشرب عرفانی امیرخسرو پرداخته شده است.

آموزه‌های اخلاقی عرفان در «مطلع الانوار»

۱- آموزه های فردی

یکی از ابعاد «مطلع الانوار» آداب تعلیم و تربیت عارفانه در آن است. امیر خسرو ابتدا هدفمندی خلقت آدمی را متذکر می‌شود؛ یعنی اینکه آمدن ما به ملک دنیا برای کسب کمال است نه جمع‌آوری مال و مشغول شدن به دنیا.

ما نه به دهر از پی مال آمدیم کز پی تحصیل کمال آمدیم
(امیرخسرو، ۱۹۷۵: ۳۰۹)

رسیدن به کمال، مقدماتی دارد و اولین قدم خودشناسی و خودسازی است. از دیدگاه امیرخسرو، مانند دیگر عارفان، انسان موجودی دو رنگ (تن و جان) است و مقصود از آفرینش آدمی دل اوست که محل عشق محبوب اعلی است. جسم خانه جان است و جان خانه دل.

چون تن آدم ز گل آراستند خانه جان بهر دل آراستند
آدمی آنست که در وی دلیست ورنه علف خانه آب و گلیست

دل نه همان قطره خونست و بس
 دل اگر این مهره آب و گلست
 کز خور و آشام برآرد نفس
 لیک دل آن شد که هوائی دروست
 خر هم از اقبال تو صاحب دلست
 زنده به جان خود همه حیوان بود
 وز طرفی بوی وفائی دروست
 زنده به دل باش که عمر آن بود
 (همان: ۱۷۷)

ارزش دل به هوای محبوب است که در آن است و این ممیز انسان با حیوان است.
 زندگی دل چه بود سوز و داغ
 زندگی جو ز دل دردناک
 مرده بود هر که نسوزد چراغ
 زندگی کالبدی چیست خاک
 (همان)

دل آئینه خدانماست و باید از این احسان خداوند مراقبت کرد تا زنگار نگیرد.
 چرخ که از گوهر احسانت ساخت
 آئینه زین گونه که داری به چنگ
 آئینه صورت رحمانت ساخت
 آه و هزار آه که دادی به رنگ
 (همان: ۸۴)

امیر خسرو دل را مترادف با «نفس ناطقه» بکار برده و هر دو را یکی دانسته است.
 زنده به جز آدمیان نیست کس
 نی سخن این غلغل و آب و گیاست
 کادمی از ناطقه زنده است و بس
 بلکه یکی از صفت کبریاست
 (همان: ۱۱۳)

این صفت کبریایی یا نفس ناطقه را همه دارند؛ اما «نفس اماره» که دشمن دل است
 او را رهزنی می‌کند.

شمة خلقی همه را در تن است
 لیک به تن نفس حرون رهزن است
 (همان: ۲۸۳)

نفس سرکشی که قید شرع را نپذیرفته باشد و مسلمان نشود، وسوسه‌هایش او را به
 سمت شیطان سوق می‌دهد.

نفس که رویش نه مسلمانی است
 خطبه او سلّم شیطانی است

دور ز نفسی که چو اهریمنان دم زند از نفسۀ مطلق عنان
(همان: ۱۳۰)

مخالفت با نفس نزد صوفیه از ارکان مهم تربیت است (غزالی، ۱۳۶۹: جلد ۳، ص ۱۵؛ هجویری، ۱۳۵۸: ص ۲۶۱؛ میهنی، ۱۳۶۷: ص ۲۸۳). چنان که سهل بن عبدالله تستری (وفات ۲۸۳ ه. ق) آن را بالاترین عبادت نامیده است (عطار، ۱۳۵۵: ص ۴۲۹-۴۳۰؛ قشیری، ۱۳۶۱: ص ۲۶۶) و این پیروی از قرآن کریم است که فرمود: «نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (نازعات: ۴۱-۴۰)؛ یعنی جای کسی که نفس خود را از هوای نفس اماره بازداشت، بهشت است و پیامبر اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، دشمن‌ترین دشمنان آدمی را نفس او دانست که در میان دو پهلوی اوست: «أعدى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَبَيْكَ» (هجویری، ۱۳۵۸: ص ۲۶۰).

امیر خسرو نیز از هواجس نفس اماره و دشمنی او با نفس ناطقه به خدا پناه برده و مکرر در مناجات‌هایش از خداوند کمک خواسته است:

نفس مرا کوست سزای گداخت گر ننوازی که تواند نواخت
(امیرخسرو، ۱۹۷۵: ۱۱)

دیو بس انبوه و پریشان تنم بدرقه‌ای ده که بر ایشان زخم
(همان: ۱۸)

زین دم غفلت که درونم گرفت قوت شیریم چنان ده به چنگ
کاهوی من باز رهد از پلنگ
(همان: ۱۱)

او دیگران را نیز از اسیر هوای نفس شدن انذار داده است.

بین چه سبک باشد آن بولهوس کز نفس خویش پرد هر نفس
(همان: ۱۵۸)

ای شده بازیچه‌دست هوا کرده روایی به ره ناراوا
(همان: ۱۳۹)

امیرخسرو چاره‌ی رهایی از نفس اماره را تقید به علم شریعت و عمل به آن دانسته است.

ور بودت علم و عمل هر دو خویش پرتو یک شمع بدو شعله بیش
عید که در جمعه مهیا شود نور دو عیدست که یک جا شود
(همان: ۱۴۸)

اخلاص

محمد غزالی (وفات ۵۰۵ هـ ق) اخلاص را صافی شدن از شائبه و در اصطلاح «فعل مصفای مخلص» را اخلاص نامیده؛ یعنی عملی که فقط برای خدا باشد. (غزالی، ۱۳۶۹، جلد ۳، ص ۱۰۵۴)

امیرخسرو گذشته از آن که راه کمال را شناخته، خویشتن و ابعاد و استعدادهای آدمی را بیان کرده و در این شناخت به ابعاد جسمی و روحی اشاره کرده. وی برای به کمال رسیدن نفس ناطقه از عوامل فریب انذار داده و قید شریعت را برای مهار نفس توصیه کرده است؛ همچنین اخلاص در عمل را بسیار مهم دانسته است؛ یعنی عمل بدون چشمداشت و بدون تظاهر و ریا. وی این مضمون را در تمثیل زاهدی که مزد کارش را دیدن خدا (عمل او را)، قرار داده بود بیان کرده است.

زاهدی از خوان رضا توشه گیر گشت ز غوغای جهان گوشه گیر
شد ز بسی سجده پنهانی‌اش خاک زمین صندل پیشانی‌اش
تا به نود سال بدین داوری داشت ز توفیق خدا یاوری
صبحدمی خضر ز خضرای دشت سوی نهانخانه رازش گذشت
گفت ز علمی که مرا داده‌اند معرفت هر دو سرا داده‌اند
می‌نگرم کاین عمل صدق رای می‌کنی و می‌پذیرد خدای
پیر ز حالت چو گلی بر شگفت آستنی از طرب افشاند و گفت
گر نپذیرد ز من هیچ کس آن که نگه می‌کند آنم نه بس
من عمل خویش کنم بنده‌وار آنچه خدایی‌ست برانم چه کار
(امیرخسرو، ۱۹۷۵: ۱۵۱-۱۵۰)

اخلاص به معنای صدق در اعمال نزدیک می‌شود؛ یعنی اعمال ظاهر که با باطن یکی باشد؛ یعنی باطن را اصلاح کند تا با ظاهر یکی شود. (غزالی، ۱۳۵۳، ص ۷۷۴-۷۶۴).

امیر خسرو نماز و سجده خالصانه را توصیه کرده و نتیجه گرفته است که هر کس به درگاه خداوند متعال سجده کند نباید در برابر مخلوقات سجده کند؛ یعنی نتیجهٔ اخلاص آزادگی است.

تا نشود ناصیه در سجده خاص کی بود از ناصیه‌گیران خلاص
نقش الهی است به لوح جبین بر در مخلوق منه بر زمین
(امیر خسرو، ۱۹۷۵: ۱۳۱)

همچنین وی اجر روزه خالصانه را با توجه به حدیث «الصوم لی و أنا أجزی به» (هجویری، ۱۳۵۸: ۱۴۳)، خود خدا دانسته است:

روزه کرم نامهٔ روزی دهست نامه که حرفش انا أجزی بهست
(امیر خسرو، ۱۹۷۵: ۱۳۴)

امیر خسرو، توفیق حج با صفا و اخلاص را از کرامت عشق دانسته و گفته که هیچ چیز نمی‌تواند عمل با عشق و اخلاص را مخدوش کند.

لیک صفای تو چو از می بود زمزمهات از راه صفا کی برد
(همان: ۱۳۶)

این شاعر شوریده پس از توصیه به نماز، روزه، حج، جهاد و سایر عبادت‌های خالصانه می‌گوید: اگر هیچ یک از این‌ها را نداری و به علم شریعت مزین نیستی، حداقل یک فاتحه با اخلاص ذخیره کن.

علم گرت نیست ذخیره ز پس فاتحهات از سر اخلاص بس
(همان: ۱۴۸)

امیر خسرو اخلاص عمل امیر مؤمنان علی، علیه السلام، را سرمشق قرار داده و تابلوی نفیسی از اخلاص ایشان در مقابل دشمن بی‌ادب ترسیم می‌کند؛ چنان که در وقت غلبه بر عمرو بن عبدود، عمرو بر روی حضرت علی، علیه السلام، خدو انداخت

و آن حضرت وقتی دید که انگیزه شخصی برای مجادله پیدا شده، دشمن را رها کرد و گفت که من برای حق می‌جنگم نه برای شخص خودم.

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| من چو شدم چیره بر آن سخت‌کوش | آب دهن زد به رخ من ز جوش |
| در غضب آورد مرا نفس خام | در دهن نفس نهادم لگام |
| کانچه غزا زین غضب آرم به جای | بهر خودست این نه ز بهر خدای |
| گشت ضرورت که رها کردمش | پس ادب از بهر خدا کردمش |
| آن که جهادش ز پی دین بود | این کند و شرط غزا این بود |

(همان: ۲۴۰-۲۳۹)

هَمَّت

در شیوه تربیتی عارفان به همّت بلند و ترغیب به بلندهمّتی و اسیر جیفه دنیا نماندن توجه خاصی شده است؛ تا جایی که همّت را مرکب صعود الی الله و یکی از دو بال طیران آدمی دانسته‌اند: «المرء یطیرُ بهمّته، کالطیر بجنّاحیه» (سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۲۷۰).

امیرخسرو دهلوی نیز سرمایه صعود به مقامات عالی را همّت دانسته است.

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| هیچ کس رو به سوی بالا نیافت | تا قدم از همّت والا نیافت |
|-----------------------------|---------------------------|

(امیرخسرو، ۱۹۷۵: ۸۵)

| | |
|--------------------------------|----------------------------|
| همّت اگر وهم تو را بشکنند | این همه دشوار تو آسان کند |
| آن که نهد پای کرامت بر آب | کشتی همّت بودش در نقاب |
| ... وان دگرانی که به بالا پرند | هم ز پی همّت والا پرند |
| مرد نه محتاج به یاری رس است | همّت او تکیه ی پشتش بس است |

(همان: ۹۰-۸۹)

همّت، پر پرواز از عالم خاک به افلاک است و مقاومت در برابر موانع و عوایق، با همّت بلند میسر می‌شود.

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| وانکه ز بادی بپیریدن فتاد | سهل بود تا چه پرد خس ز باد |
|---------------------------|----------------------------|

وانکه چو طفلان همه در خاک زیست همّت مردان چه شناسد که چیست
(همان: ۹۰)

وین پر والات نروید ز گل تا نبود دانۀ همّت ز دل
(همان: ۹۱)

عبور از مانع و عایق دنیا، با دل بلند همّت ممکن می‌شود.

نیک دلی کاو در همت گشاد خرمن عالم ز جوی کم نهاد
آن که دلش راست ز همت لباس حلّه دهد گرچه بیوشد پلاس
(همان: ۸۸)

امیرخسرو، مقصور داشتن همّت به دنیای کم ارزش را به رباخواری همّت تشبیه کرده است.

بهر جوی تا کی ات این کارگاه عذر رباخواری همت بخواه
(همان: ۸۷)

همّت با نفس اماره‌ای مخاصمه می‌کند که روح را از روش باز می‌دارد. همّت به روح امید می‌دهد و او را از موانع می‌گذرانند. در نتیجه روح به حضور نایل می‌شود و مورد عنایت محبوب قرار می‌گیرد.

داد دلم همت عالی گرای کای سگ بدزهره چه ماندی درای
من که بدان گفته مدد یافتم گرم روی کردم و بشتافتم
لرزه‌کنان در شدم از جای خویش من ز پس و حاجب امید پیش
(همان: ۶۳)

... یافتم آراسته نطع حضور بوسه زدم ذیل کرم را ز دور
دید چو دستور عنایت مرا خواند به صد گونه رعایت مرا

ترک دنیا

صوفیه دربارهٔ مذمت دنیا، عیش آن و عوارض آن بیشترین سخنان را بیان کرده‌اند و رضایت خداوند را بالاترین بی‌نیازی دانسته‌اند (ابوالحسن دیلمی، ۱۳۶۳: ص ۲۷۸). خواجه

عبدالله انصاری بنده خدا را این گونه توصیف کرده است: «عبدالله دین جوست و صلابت گوی، نه رزم جوئیست و مدهانت گوی» (انصاری، ۱۳۶۸: ص ۱۶۱).

چنان که حکیم محدود بن آدم سنایی نه تنها افتادن از توفیق قرب، به واسطه حرام را هشدار می دهد بلکه مخاطب را از دل مشغولی به حلال نیز به احتراز دعوت می کند.

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| وز حرام از خدای معزولی | کز حلال از زمانه مشغولی |
| کی قرین سگ و دوالستی | در زر و سیم اگر کمالستی |
| خیز و دنیا به جملگی خله کن | مرد دین باش و مال را یله کن |

(سنایی، ۱۳۵۹: ص ۴۰۶)

امیر خسرو نیز بیداری از خواب غفلت و یافتن راه نجات و غنیمت شمردن عمر را یادآوری کرده و مکرر ترک دنیایی را که سرانجام ما را ترک خواهد کرد، توصیه می کند و عقیده دارد که بهتر است عمر گرانبمایه در عشق محبوب جاودانی صرف شود.

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| هر که بخندد بگرید بسی | از پی دنیا که نیرزد خسی |
| کار جهان را به جهان واگذار | مرد رهی خانه به یغما گذار |

(امیر خسرو، ۱۹۷۵: ۱۶۰)

این شاعر عارف دنیا را جیفه و گلخن می نامد که قابل تعلق خاطر مرغ ملکوت نیست. کای مگس گلخن ازین جیفه چند مرغ فلک شو که برائی بلند

(همان: ۶۳)

وی از رویگردانی خود از دنیا چنین سخن می گوید:

| | |
|-------------------------|------------------------|
| گشتم از اندیشه عالم بری | روی نهادم به نیایش گری |
|-------------------------|------------------------|

(همان: ۱۶۰)

قناعت

نزد عارفان، علایق دنیوی، عوایق به حساب می آید و ترک دنیا جز با قناعت میسر نمی شود.

امیر خسرو نیز بارها به این نکته اشاره کرده است. وی در حکایت پیری که نبات

خشک را حلوی خرسندی ساخته بود و قناعت را آسان گیری و شاد شدن به آنچه از حیب آید توصیف کرده و قناعت واقعی را توکل به خدا دانسته نه ترک تنعم بطور کلی.

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| تن ز تنعم به جفایی نهاد | دل ز قناعت به گیایی نهاد |
| گر تو قناعت به گیا کرده ای | بندگی شاه چرا کرده ای |
| هر که به سهلی ز جان شاد گشت | همچو من از بندگی آزاد گشت |

(همان: ۱۷۵)

قناعت جز با صبر، توکل و خرسندی و رضا میسر نمی شود.

پیروی از پیر

در شیوه تربیتی اکثر فرق صوفیه، ملازمت پیر و تحت تربیت و اراده مراد قرار گرفتن ضروری است، تزکیه و تصفیه دل بدون اقتدا از پیر کامل میسر نیست و ریاضت بدون هدایت شیخ، مفید واقع نمی شود؛ زیرا اشراف شیخ بر ظاهر و باطن مرید و ارشاد وی با ریاضت های متناسب، خودپسندی های نفس او را رفع می کند، عوایق را از سر راه وی برمی دارد و استحاله وجودی را ممکن می کند (سهروردی، ۱۳۶۴: ص ۳۳-۳۴؛ عین القضاة، ۱۳۷۳: جلد ۱، ص ۶۶). امیر خسرو هم به این نکته توجه کرده؛ می گوید که در ره مقصود، رهنمان بی شمار هستند و بدرقه این راه توفیق الهی و راهنمایی پیر است (امیر خسرو، ۱۹۷۵: صص ۱۷۶-۱۷۵).

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| غارت دزدان است به ره بیشمار | زنده به مقصد بر دم کردگار |
| لیک چو شد بدرقه بار من | پیر من و قافله سالار من |

(همان: ۸۰)

| | |
|----------------------------------|-------------------------|
| ...خسرو از آن بهره که دارد ز پیر | مهر نگهبانی خود بر مگیر |
|----------------------------------|-------------------------|

(همان: ۸۱)

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| هر که ز دل دامن پیران گرفت | گنج بقا زین ده ویران گرفت |
|----------------------------|---------------------------|

(همان: ۳۳)

وی پیران را اوتاد فلک و نور جهان توصیف کرده است.

هست ز اوتاد فلک را مدار خیمه بسی میخ نگیرد قرار
...نور جهان از قدم اولیاست جان نظر در جسدش توتیاست
(همان: ۱۵۴)

امیرخسرو از دست کم گرفتن پیران صوفی انذار می‌دهد و به شناختن قدر ایشان از طریق هم صحبتی توصیه می‌کند.

مرد به پشمینه درون کم مدان کوست جهانی ته مویی نهان
... حد بزرگان نشناسد کسی صحبتشان تا نگزیند بسی
(همان: ۱۵۵)

وی در توصیف پیر خود، خواجه نظام، به شرایط پیران راستین اشاره می‌کند. امیر پیر خود، خواجه نظام، را به صفت علم و معرفتش می‌ستاید. این تعریف بر اعتقاد او بر این ویژگی پیر دلالت دارد.

هر چه حق معرفت این فنست جمله حق معرفتش روشنست
(همان: ۳۶)

تقید به شریعت و متابعت رسول اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، و تقید به اصول و فروع دین از شرایط دیگر پیر است.

سگّه کارش به فروع و اصول تابع قال الله و قال الرسول
(همان: ۳۵)

سیرت میمونش به دین پروری نسخه دیباچه پیغمبری
(همان: ۳۴)

ناصیه پیر نه تنهاست نور بلکه جهانیست ز نور حضور
(همان: ۲۳)

امیرخسرو پیران ریاکار را تقبیح می‌کند و تنها پیرانی را شایسته راهنمایی می‌داند که شرایط پیرانی را که قبلا به آنها اشاره شده، داشته باشند (همان: ص ۱۵۵).

خلوت

در روزگار رسول اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، جز صحبت سنت نبوده است و به همین دلیل یاران آن حضرت را صحابه نامیده‌اند؛ ولی بعد از رحلت آن حضرت بین جمعی از ائمت تفرقه ایجاد شد و جمعی راحت را در عزلت دیدند و به خلوت میل کردند؛ گرچه رسول اکرم (ص) گهگاه از اشتیاق حق تعالی به غار پناه می‌برد و خلوت می‌کرد (شیرازی، ۱۳۰۲: بدون صفحه شمار).

خلوت از مستحسنان صوفیه است و در شیوه تربیتی این قوم برای آن آداب خاصی بیان شده است.

قطب‌الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر عبّادی (وفات ۵۴۷ هـ. ق) خلوت را در درجه هفتم از اعمال اوساط (در مقابل مبتدیان و منتهیان) آورده است و برای آن شرایطی ذکر کرده است و در فایده آن گفته است: «فایده خلوت آن است که حواس جمع گردد و از دیدار و سخنان زیادی نجات یابد و از صرف حواس از چیزهای غیر ضروری اجتناب شود و از انگیزه شهوات که در دیدن لذت‌های مردم است خلاص شود» (عبّادی، ۱۳۴۷: ۱۱۰).

قطب‌الدین عبّادی خلوت را تفسیر «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ» (سوره ذاریات، آیه ۵۰) دانسته است و نتیجه خلوت را رفع علایق و حجاب‌ها، و جمع و حاضر گردیدن خاطر و دل دانسته است (همان).

امیرخسرو به خلوت توجه ویژه‌ای داشته و تجربه‌های خلوت خود را در سه مرحله بیان کرده است.

خلوت اول که در شب اتفاق افتاده، پس از تهجد با همّت دل تا حرم کبریا اوج گرفته است.

| | |
|-------------------------|------------------------------|
| بوم چو طاوس همایون شده | زان شب فرخنده که میمون شده |
| باد هوا را به هوا برزدم | ... چون قدم از خاک فراتر زدم |
| (امیرخسرو، ۱۹۷۵: ۶۲) | |

... آب زدم بر رخ صافی صفات دست بشستم ز همه کاینات
(همان: ۶۴)

نور حضورم که به دل خانه کرد جان به سرش رقص چو پروانه کرد
... نیمه شبان زان عمل بی ریا خاص شدم در حرم کبریا
... جان و دلم کاختر میمون شدند شمع سراپرده گردون شدند
(همان: ۶۵)

خلوت دوم، توصیف صبح فردای شب معراج خلوت اول است.

آنک شبش مایه معراج بود روز شکیش همه تاراج بود
(همان: ۷۲)

صبحی که عطر حضور، مشام جانش را محظوظ می‌کند و سروش غیبی، سماع رحمت به گوش جانش می‌رساند.

نادره صبحی که همه ماه و سال شد ز دمش فرخ و فرخنده فال
شحنه ی شوق آمده مهمان دل دامن خود بسته به دامن دل
(همان: ۶۸)

... کرده از شربت معنی سخن کوزه تهی گشته ز درد کهن
(همان: ۷۳)

... چون به فنا نیست شدم در وجود هستی بی نیست جمالم نمود
... یافتم آن لحظه به حال اندرون آنچه نگنجد به خیال اندرون
... طرفه می بود که ساقی سپرد کم ز فنا برد و به باقی سپرد
(همان: ۷۵)

در این خلوت، سالک فراتر از حضور و سماع غیبی به کشف و شهود نایل می‌شود.
بس که نگنجد در آب و گلم آنچه نمودند به چشم دلم
(همان)

خلوت سوم، تجربه خود امیر خسرو نیست؛ بلکه کشف پیر او خواجه نظام است که

مقام امیر خسرو را در عالم خواب می‌بیند و آن کشف از گذشته و حال نیست بلکه خبر از آینده است.

دولت از آن خواب که ما را نمود
دولت اینک به مدارا نمود
(همان: ۷۸)

کای شده از دولت ما بهره‌مند
دیدم از آن سان که نمودند باز
گشته سرت زین در دولت بلند
پهلوی خویش به بساط نیاز
(همان: ۷۹)

... من شده از نور مقدس بتاب
گرچه نه این پایه به مقدار توست
مطلع این صبح که در خنده باد
من که بدین مژده قوی دل شدم
مقتبس از من تو چو مه ز آفتاب
لیکن از آینده نمودار توست
بر تو و بر روز تو فرخنده باد
پیشتر از خویش به منزل شدم
(همان: ۸۰)

... خسرو از آن بهره که دارد ز پیر
مهر نگهبانی خود بر مگیر
(همان: ۸۱)

ثمره این خلوت برای امیر خسرو، اقتباس نور از خواجه نظام است. خواجه، نور را از آفتاب حقیقی گرفته و از اشراق وجود خواجه اولیا و امیر بر اثر این خلوت نوید داده شده است.

معرفت خداوند

شناخت ولی نعم از سویی امری فردی است و از سوی دیگر شعبه‌ای از اخلاق با خداوند متعال است که عارفان بر آن تأکید کرده‌اند. امیر خسرو پس از تأکید بر خودشناسی و خودسازی به شناخت خداوند توجه کرده و به عدم استطاعت شناخت کامل حضرت دوست معترف شده است.

فکرت ما را سوی تو راه نیست
جز تو کس از سر تو آگاه نیست
(همان: ۸)

او بالاترین لذتها را در قرب به حضرت حق دانسته است.

داد نسیم گل و نسیرین باغ لذت روحانیم اندر دماغ
(همان: ۶۹)

یعنی از کثرات، به توحید و تجربه روحانی معرفت حق رسیدن؛ آنچه ابونصر سراج (وفات ۳۷۸ هـ.ق) آن را تبدیل اخلاق نفس نامید که منجر به درک وحدانیت می شود (سراج، بی تا: ص ۳۶).

او همه توفیق را منوط به عنایت حق تعالی می داند.

پرتو اشراق چو بخشنده گشت سنگ سیه جوهر رخشنده گشت
(امیرخسرو، ۱۹۷۵: ۱۵۵)

امیرخسرو در خودشناسی، خودسازی و بیان احوال و مقامات و سایر مضامین عرفانی تلاش دارد تا نگاه انسان را از ملک به ملکوت سوق دهد (همان: ص ۱ و ص ۳۵۱).

آموزه‌های اجتماعی

به جهت آنکه بیشتر مباحث عرفانی، که به آنها اشاره رفت، برای خودسازی و بیداری از خواب غفلت (همان: ۳۰۹) و یافتن راه نجات و غنیمت شمردن عمر (همان: ۳۱۷) و کسب ملکات عالی روحانی بود در اینجا به همان اشاره، اکتفا می شود.

امیرخسرو در اخلاق اجتماعی هم بسیار عمیق به مسائل نگاه کرده است و به جهت آنکه این مقاله فرصت بحث درباره همه این موارد را ندارد، فهرست‌وار آموزه‌های اجتماعی اخلاق عارفانه در «مطلع الانوار» مرور می شود.

تفکیک آموزه‌های اخلاقی فردی و اجتماعی در همه موارد امکان‌پذیر نیست. چنان که نگهداشت جوارح جزء اخلاق فردی است اما فواید اجتماعی هم دارد. امیرخسرو به تأدیب نفس توصیه کرده (همان: ۲۸۴) و گفته است چنان شو که عیب کسان نبینی بلکه حُسن دیگران را ببین و با خوش‌بینی به یاران بنگر و در برابر بدی، خوبی و خیرخواهی کن (همان: ۲۸۹) و از حاسد انتقام‌کشی مکن و این توصیه‌های اخلاقی برای از دست‌ندادن فرصت‌های کمال و به جهان فانی دل نبستن (همان: ص ۳۱۷) و از آن توشه آخرت مهیا کردن است.

مهلت تو گر صد و یا پنجه است از پی آرایش زاده است
(همان: ۲۹۹)

این بخش، بیشتر عرفان عملی امیر خسرو را پوشش می دهد. او بهره‌مندی از تجربه سالمندان (همان: ۳۰۴) و بزرگان (همان، ص ۲۸۲) را مورد تأکید قرار داده و به سجایایی مانند تواضع تا جایی که وقار آدمی ضایع نشود (همان: ۲۸۶ و ۲۷۳)، توصیه کرده است. وی به نگهداشت دست و زبان (همان: ۲۷۱)، عدالت‌پیشگی (همان: ص ۲۶۱)، سخاوت (همان: ۲۱۴ و ۲۲۶)، پاک‌ی، حجاب، عفت (بویژه بانوان) (همان: ۳۴۲ و ۲۶۹)، حرمت و رحمت بر خویشاوندان (همان: ۲۰۲)، اطعام (همان: ص ۳۴) و دستگیری از تهیدستان (همان: ۳۵)، احترام به پدر (همان: ۳۱۱-۳۰۷)، احترام به مادر (همان: ۳۰۶ و ۳۱۱)، احترام به برادر (همان: ۳۱۱)، امانتداری (همان: ۱۳)، پرهیز از آرایش (همان: ۲۵) پرهیز از تزویر و ریا (همان: ۷ و ۲۵۹) سفارش کرده و از اخلاق نکوهیده انذار داده است؛ مانند: مردم‌آزاری (همان: ۲۶۷)، ظلم و جور به زبردستان (همان: ۲۶۹ و ۲۷۵)، به دیده تحقیر نگریستن به خلق خدا (همان: ۲۷۲)، یاوه‌گویی و بدگویی (همان: ۲۷۱)، دشنام (همان)، حرص و آز (همان: ۲۶۵)، خیانت در اموال مردم (همان: ۲۵۶ و ۲۵۹)، رباخواری (همان: ۲۶۲)، قماربازی (همان) و قطع رحم (همان: ۲۱۳-۲۱۲).

بخشی از آموزه‌های «مطلع‌الانوار» به ویژگی‌های دوست و شرایط دوستی (وفا، انصاف، تحمل محنت دوست، عدم تکبر، صفا، خوش‌خویی و خوش‌رویی) اختصاص دارد (همان، ص ۱۸۹، ص ۲۹۲). دایره این آموزه‌ها تا نصیحت ملوک پیش رفته است؛ مانند: اندرز پادشاهان به عدالت، کرم با زبردستان و تلافی با رعیت و رسیدگی به امور بیوه‌زنان و دهقانان (همان: ۲۴۹)، پرهیز از پرخوری (همان: ۲۴۳) و طرفداری از مظلومان (همان: ۲۴۱) و مراقبت در سیاست و مدارا با رعیت و درشتی نکردن با آنان (همان: ۲۶۶)، رعایت انصاف (همان: ۲۵) و عجله نکردن در قضاوت و تیغ نابجا بکار بردن (همان: ۲۵۳-۲۵۱).

انتقاد از صوفی نمایان

امیرخسرو در «مطلع‌الانوار»، تصوف عصر خود را آسیب‌شناسی کرده است. از آنجا که

قرن هفتم مصادف با حمله مغول است و بعضی تحت فشار اقتصادی خود را ملبس به لباس صوفیه کردند تا از موقوفات و عنایت‌های شاه و شیخ بی‌بهره نمانند، مفاسد این دسته از صوفی‌نمایان از دید تیز امیر خسرو مغفول نمانده است؛ مانند: مدعیان بی‌نماز، که امیر از آنان انتقاد کرده است.

هست بسی عارف پشمینه‌پوش کش نرسد بانگ مؤذن به گوش
(همان: ۱۵۳)

مدعیان میخواره که از کشف و طامات دم می‌زنند اما از معنی بی‌خبرند.

صوفی میخواره که گوید ز حال گر همه کشف است مدان جز خیال
(همان: ۱۵۷)

امیر زر دوستی و حرص و آز را آفت صوفی می‌داند و صوفی حریص را تاجری می‌نامد که از دولت فقر محروم است.

زشت بود صوفی و میل زرش موی نه و کوه گران بر سرش
دعوی فقر و عمل زر مدام فقر گر این است تجارت کدام
(همان: ۱۵۹)

وی می‌گوید که اگر اندوخته در شریعت مباح است در مسلک عشق که شعارش فقر است فریب است.

کسب زر از خود به شریعت بود در روش فقر خدیعت بود
(همان: ۱۶۰)

امیر خسرو رند مقامر را بهتر از عابد حریص می‌داند:

رند مقامر که بود پاک‌باز به ز عبادت‌گر با حرص و آز
(همان: ۱۵۹)

وی سرانجام صوفی بدکار را رسوایی دانسته و از آن انذار داده است.

رند که دو پا به تباهی نهد گام کژش راست گواهی دهد
(همان: ۲۷۳)

نتیجه‌گیری:

مثنوی «مطلع الانوار» کتابی است در توحید، تحقیق و تربیت با مشرب عرفانی. ابعاد اخلاقی

این مثنوی شامل اخلاق فردی اعم از شناخت هدف خلقت، خودشناسی، معرفت خداوند متعال، تهذیب نفس، اخلاص، دنیاگریزی، خلوت، همت و قناعت است. امیر خسرو در اخلاق اجتماعی بسیاری از آموزه‌های اخلاقی را متذکر شده است؛ مانند: پرهیز از ظلم و جور به زیردستان، انصاف، وفاداری، امانتداری، احترام به پدر و مادر، سخاوت و مانند آنها. امیر خسرو در اخلاق اجتماعی از صوفی‌نمایان انتقاد کرده است. در مجموع امیر خسرو در «مطلع الانوار» بیشتر اخلاق عملی را مورد توجه قرار داده است.

پی‌نوشت‌ها

۱- پناهی، مهین، «خطبه قدس» (عرفان امیر خسرو دهلوی در مطلع الانوار) فصلنامه مطالعات شبه قاره، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال دوم، شماره سوم، تابستان ۱۳۸۹، (صص ۱۴۷-۱۱۱).

منابع

- ۱- قرآن کریم. (۱۳۷۶). ترجمه فارسی بهاء الدین خرّم‌شاهی، چاپ اول، تهران: جامی و نیلوفر.
- ۲- ابوالحسن دیلمی. (۱۳۶۳). سیرت شیخ کبیر ابو عبدالله بن خفیف شیرازی، ترجمه رکن‌الدین یحیی جنید شیرازی، تصحیح ا. ماری شیمیل، به کوشش توفیق سبحانی، چاپ اول، تهران: بابک.
- ۳- امیر خسرو دهلوی. (۱۹۷۵). مطلع الانوار، (مثنوی اول خمسه)، با تصحیح و مقدمه طاهر احمد اوغلی محرّم اوف، مسکو.
- ۴- خواجه عبدالله انصاری. (۱۳۶۸). رسائل رساله مقالات، تهران: صالح.
- ۵- سراج طوسی، ابو نصر عبدالله بن علی. (بی تا). اللمع فی التصوف، تصحیح رنولد آلن نیکلسون، نشر جهان.
- ۶- سنایی، محدود بن آدم. (۱۳۵۹). حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه (فخری نامه) تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.

- ۷- سلطان ولد. (۱۳۷۶). **ولدنامه**، تصحیح جلال الدین همایی، به اهتمام ماهدخت بانو همایی، تهران: هما.
- ۸- سهروردی، شهاب الدین. (۱۳۶۴). **عوارف المعارف**، ترجمه ابو منصور عبدالمؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۹- شیرازی، صدرالدین (ملاصدرا). (۱۳۰۲هـ.ق). **مجموعه رسائل**، تهران: چاپ سنگی (بدون صفحه شمار).
- ۱۰- عبادی، قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر. (۱۳۴۷). **التصفيه فی احوال المتصوفه** (صوفی نامه)، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۱- عطار، فرید الدین. (۱۳۵۵). **تذکره الاولیاء**، تصحیح محمد استعلامی، تهران: زوار.
- ۱۲- عین القضات. (۱۳۶۲). **نامه‌ها**، به اهتمام علینقی منزوی، عقیف عسیران، با اصلاح خدیو جم، چاپ دوم، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۳- غزالی، محمد. (۱۳۶۹). **احیاءالعلوم الدین**، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۴- _____ (۱۳۵۳). **کیمیای سعادت**، تصحیح احمد آرام، تهران: نشر کتابخانه مرکزی.
- ۱۵- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۶۱). **ترجمه رساله قشیریه**، با تصحیح و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۶- کاشانی، عزالدین محمود بن علی. (۱۳۶۷). **مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه**، تصحیح جلال الدین همایی، تهران: هما.
- ۱۷- محمد بن منوربن ابی سعید طاهر بن ابی سعید میهنی. (۱۳۶۷). **اسرار التوحید**، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- ۱۸- معین، محمد. (۱۳۶۲). **فرهنگ معین**، تهران: امیرکبیر.
- ۱۹- نجم الدین ابوبکر محمد بن شاهاوران بن انوشیروان رازی. (۱۳۶۶). **مرصادالعباد**، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۰- هجویری غزنوی جلابی، ابوالحسن بن عثمان. (۱۳۵۸). **کشفالمحجوب**، تصحیح ژوکوفسکی با مقدمه قاسم انصاری.